

روش‌شناسی و جایگاه آن در سیاست‌گذاری دولتی

قادرعلی واثق غزنوی*

چکیده

دانشمندان بر این باورند که پیشرفت‌های شگرف بشر در علوم گوناگون، از جمله سیاست‌گذاری‌ها در سطح دولت، مرهون استفاده از روش‌های تحقیق مناسب در آنهاست؛ اما اینکه چه روش‌های وجود دارند و کدام روش، متناسب با کدام علوم است، به مباحث روش‌شناسی نیاز دارد تا از طریق آنها و ارائه اصول و مبانی، روش متناسب با علوم را مشخص کرد. در این نوشتار ابتدا مکاتب روش‌شناسی - روش‌شناسی اثبات‌گرایی، روش‌شناسی تفسیری و روش‌شناسی انتقادی - و مبانی فلسفی آنها - هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی - بررسی، و به تأثیر این مکاتب بر سیاست‌گذاری دولتی پرداخته شده است. روش‌شناسی اثبات‌گرایی مقتضی این نوع سیاست‌گذاری است که سیاست‌ها و قوانین حاکم بر رفتار اجتماعی انسان‌ها در عالم خارج وجود دارند و کار سیاست‌گذاران این است که آنها را کشف کنند و در اختیار مراکز مرتبط برای مشروعیت بخشیدن به آنها قرار دهند؛ اما روش‌های تفسیری و انتقادی که تقریباً نتایج مشابه دارند، مقتضی سیاست‌هایی است که از طریق تعامل میان صاحبان قدرت و گروه‌های سیاسی و یا از طریق طبقه حاکم و کسانی که ابزار تولید را در اختیار دارند، به دست می‌آیند.

کلید واژه‌ها: روش، روش‌شناسی، روش‌شناسی اثبات‌گرایی، روش‌شناسی تفسیری، روش‌شناسی انتقادی، سیاست‌گذاری.

* دانش آموخته جامعه‌المصطفی‌العالمیه و دانشجوی دکتری مدیریت. دریافت: ۸۹/۵/۱۹ - پذیرش: ۸۹/۸/۱۲

مقدمه

امروزه موضوع روش و روش‌شناسی ابعاد بسیار گسترده‌ای پیدا کرده است. دانشمندان در ابعاد مختلف مانند تولید کالا، ارائه خدمات و به ویژه در علوم انسانی و شاخه‌ها و فروع آن، در مورد روش بسیار سخن گفته‌اند؛ مانند: روش تحقیق، روش تدریس، روش مطالعه، روش یادداشت‌برداری، روش تندخوانی، روش خلاصه‌نویسی، روش نگارش، روش ترجمه، روش کتاب‌شناسی، روش کلاس‌داری، روش خطابه و سخنوری^۱، روش‌های تولید، روش‌های ارائه خدمات و ... هدف نگارنده در این نوشتار، بررسی «روش‌شناسی» در علوم انسانی، با تأکید بر سیاست‌گذاری است. با توجه به این امر، پرسش‌های بنیادین در اینجا عبارت‌اند از: مکاتب عمده روش‌شناسی چیست؟ این روش‌شناسی‌ها چه تأثیرهایی بر سیاست‌گذاری دولتی دارند؟ به عبارت دیگر، مکاتب روش‌شناسی در علوم انسانی کدام‌اند و هر کدام از آنها چه ویژگی‌ها و مبنای‌ای دارد و دارای چه حوزه کاری می‌باشند؟ آیا یک روش می‌تواند در تمامی علوم، اعم از طبیعی و انسانی و یا حتی در همه علوم اجتماعی کارآیی داشته باشد یا خیر؟

موضوع «روش» و «روش‌شناسی» در علوم جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا اگر انسان بتواند این روش‌ها را برای دستیابی به حقیقت درست شناسایی کند، به یقین کامل‌تر و سریع‌تر می‌تواند به این حقیقت دست یابد؛ اما اگر انسان برای دستیابی به حقیقت روش نداشته باشد و یا دارای روش باشد ولی نتواند از این روش‌ها و ارتباط آن با علوم آشنایی لازم را پیدا کند - یعنی نتواند متناسب به آن علوم روشی را شناسایی و انتخاب کند - نه تنها انسان در طی پژوهش‌هایش به حقیقت نمی‌رسد، بلکه چه بسا محقق گمراه شود و دیگران را نیز گمراه سازد.

تعریف روش و روش‌شناسی

روش

تعریف‌های مختلفی برای روش ذکر شده است. برخی روش را فرایند عقلانی یا غیرعقلانی ذهن برای دستیابی به شناخت یا توصیف واقعیت می‌دانند.^۲ برخی دیگر، روش را ابزار مناسب برای رسیدن به مقصود تلقی می‌کنند. گروه سوم روش را مجموعه راه‌هایی می‌دانند که انسان را به کشف مجهولات هدایت می‌کند یا مجموع قواعدی که هنگام

بررسی و پژوهش به کار می‌روند و یا مجموعه ابزار و فنونی که آدمی را از مجهولات به معلومات راهبری می‌کنند.^۳ گروه چهارم، روش را عبارت از شیوه‌های درست انجام دادن کار بر اساس اصول، قوانین و قواعد مشخص، و وسیله مناسب به صورت آگاهانه برای دستیابی به حقیقت می‌دانند.^۴

همانگونه که در تعریف‌های مزبور فوق ملاحظه می‌شود، مفاهیم «راه»، «ابزار» و «قواعد»، «واقعیت»، «هدف و مقصود» از مفاهیم اساسی تعریف روش هستند. به این ترتیب، می‌توان روش را به این صورت تعریف کرد: روش عبارت است از مجموع راه‌های که با استفاده از ابزار و قواعد خاص ما را به سوی واقعیت رهنمون می‌سازد یا مسئله موردنظر را حل می‌کند.

گفتنی است اعتبار دستاوردهای هر دانش که از طریق پژوهش به دست می‌آید، به استحکام روش‌هایی که در آن استفاده شده است، بستگی دارد؛ به هر اندازه که این روش‌ها استحکام داشته باشد، آن علوم نیز استحکام بیشتری خواهد یافت؛ از این‌رو، دانشمندان تأکید می‌کنند که روش باید از یک نوع نظم، عقلانیت، روح علمی و واقعیت‌گرایی برخوردار باشد و از عواطف، تخیل، توهم و بی‌طرفی برحذر باشد. از نظر اندیشمندان، کار اصلی و عمده روش‌شناس این است که این موضوع‌ها را از نظر منطقی بررسی کند.

روش‌شناسی

یکی از انواع فلسفه‌های مضاف، «فلسفه علم» است. دانشمندان فلسفه علم را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: معرفت‌شناسی و روش‌شناسی.^۵ بنابراین، روش‌شناسی یکی از دو شاخه فلسفه علم است که ماهیت و حدود معرفت و پیشرفت‌ها و مبانی آن را بررسی می‌کند و قابلیت اعتماد به ادعاهای معرفتی را می‌سنجد.^۶ به عبارت دیگر، اعتبار قوانین هر علمی به روش‌شناسی آن بستگی دارد؛ زیرا روش‌شناسی از کاربرد اصول و روندهای منطقی در موضوع‌های علمی به منظور ادراک، ایجاد و ارزیابی شناخت سخن می‌گوید. به این ترتیب، می‌توان گفت روش‌شناسی عبارت است از شناخت نظری و عملی روش آشکارسازی واقعیت. به عبارت دیگر، روش‌شناسی عبارت است از شناخت و بررسی کارآمدی‌ها و ناکارآمدی‌های روش‌های گوناگون. با وجود این، در روش‌شناسی باید به روش، اصول، قواعد، ابزار و معیار شناخت توجه ویژه کرد. با توجه به تعریف‌هایی که از روش و

روش‌شناسی ارائه شد، معلوم می‌شود که روش از دانش درجه اول و روش‌شناسی از دانش درجه دوم به شمار می‌آیند؛ زیرا تا «روش» نباشد، بحث از «روش‌شناسی» بی‌معنا خواهد بود.

اهمیت روش و روش‌شناسی

روش و روش‌شناسی در همه امور، به‌ویژه در علوم انسانی با توجه به گستره آن، اهمیت ویژه‌ای دارد. دکارت بنیان‌گذار روش‌شناسی در قرون اخیر می‌گوید: «تنها برای هدایت درست عقل، ذهن قوی داشتن کافی نیست؛ بلکه علاوه بر آن، باید از ذهن استفاده درست نیز بشود که این تنها با اطلاع کامل از روش استفاده از ذهن امکان‌پذیر است». از نظر دکارت، بدون روش، همه تلاش‌های پژوهشی ناموفق است و صرفاً موجب خستگی پژوهشگر می‌شود. پیشنهاد دکارت این است که محقق بدون داشتن روش خاص، به امر تحقیق نپردازد؛ زیرا تحقیقات بدون روش، نور طبیعی عقل را مختل، و ذهن را کور می‌کند.^۷ اندیشمندان معاصر نیز بر این باورند که رشد و توسعه علمی در نیمه اول قرن بیستم، بیش از همه دوره‌های تاریخ بوده است. آنان دلیل این امر را استفاده از روش صحیح تحقیق علمی می‌دانند.^۸ افزون بر این، اندیشمندان یکی از راه‌های تمایز علوم را تمایز در روش دانسته‌اند که این خود بیانگر اهمیت مباحث روشی است. البته عده دیگری تمایز آنها را در هدف و موضوع می‌دانند.^۹ لازم به ذکر است که تمایز علوم در روش، ما را از تمایز آنها بر مبنای موضوع و غایت بی‌نیاز نمی‌کند.

هدف از مباحث روش‌شناسی

هدف از طرح مباحث روش‌شناسی این است که از طریق آن بتوانیم راه مناسب‌تری برای رسیدن به واقعیت بیابیم تا در پرتو آن، تحقیقات علمی از خطا و لغزش مصون بمانند. به عبارت دیگر، هدف از روش‌شناسی، نشان دادن یا شناساندن روش‌های مناسب پژوهش در علوم مختلف، نقد و تحلیل توانمندی‌ها و نارسایی‌های روش‌های متداول، و رسیدن به روش‌های متنوع‌تر است. روش‌هایی که در کمترین زمان و با کمترین هزینه ما را به مقصود، یعنی شناخت و حل مسائل برسانند.^{۱۰}

موضوع روش‌شناسی

همان‌گونه که ذکر شد، روش‌شناسی ناظر بر روش است؛ یعنی موضوع مورد مطالعه روش‌شناسی مقوله روش در علوم می‌باشد. روش‌شناسی علمی است که می‌کوشد تا از منظر بالاتر، روش و مؤلفه‌های آن را بررسی کند. روش‌شناسی با بررسی مؤلفه‌های مانند تفکر و بینش و منطق حاکم بر پژوهش، خط‌مشی و مسیر تحقیقات علمی، قواعد و هنجارهای تحقیق، نظم و قواعد حاکم بر تحقیق، برنامه عملی و ابزارها و منابع تحقیق و نیز مقصد و نتیجه تحقیق، معیارها و مبانی آنها را بازشناسی می‌کند و در نهایت، کارآمدی و ناکارآمدی، ضعف‌ها و قوت‌های آنها را می‌سنجد. در واقع، روش‌شناسی به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد که:

۱. روش‌های کسب علم کدام‌اند؟
۲. داده‌ها و دستاوردهای هر علمی بر چه مبنایی پذیرفته می‌شوند و در بازنمایی حقیقت تا چه حدی اطمینان‌بخشند؟
۳. این حقیقت‌نمایی با کدام معیارها سنجیده می‌شود؟
۴. آیا از روش‌های هر علمی به درستی استفاده می‌شود؟
۵. علوم از نظر روش، چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟ آیا روش‌های موجود پاسخ‌گوی نیازها هستند؟^{۱۱}

لازم به یادآوری است که برخی از نویسندگان بر این باورند که مسائل و موضوعات روش‌شناسی عبارت‌اند از: علم و تعریف آن، موضوع هر علم، روش‌های کسب، کشف و شناخت در علوم مختلف، طبقه‌بندی علوم و تعیین جایگاه هر علم از منظر روش‌شناسی، قلمرو هر علم، مبنا و معیار اعتبار علوم، میزان بازنمایی حقیقت یا واقعیت در هر علمی و میزان اطمینان و اعتماد به آن‌ها، ابزار و منابع شناخت در علوم مختلف، تفاوت‌ها و شباهت‌های علوم از نظر موضوع و روش، نقد روش‌های موجود و بیان کاستی‌ها و نارسایی‌هایی آن، و طرح روش‌های بدیل.^{۱۲} البته نگارنده ضمن مخالفت با این نویسندگان، بر این باور است که این موضوعات موضوع «فلسفه علم» است نه روش‌شناسی که یکی از شاخه‌ها و فروع فلسفه علم به شمار می‌آید؛ نگارنده هماهنگ با برخی از نویسندگان دیگر، موضوع روش‌شناسی را به سه حوزه زیر خلاصه می‌کند:

۱. راه‌های که انسان را به کشف مجهولات و حل مسائل هدایت می‌کند؛
۲. مجموعه قواعدی که در بررسی‌های علمی واقعیات به کار می‌روند؛
۳. مجموعه ابزارها یا فنونی که آدمی را از مجهولات به سوی معلومات راهبری می‌کند؛^{۱۳}

مکاتب روش‌شناسی در علوم انسانی

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مکاتبی با عنوان مکاتب روش‌شناسی در عرصه علوم انسانی به وجود آمدند که اندیشمندان آنها را پذیرفتند. این مکاتب عبارت‌اند از:

۱. روش‌شناسی اثباتی؛
۲. روش‌شناسی تفسیری؛
۳. روش‌شناسی انتقادی.^{۱۴}

روش‌شناسی اثباتی

یکی از انواع روش‌شناسی‌هایی که به طور وسیع در تحقیقات علمی به کار می‌رود، روش‌شناسی اثباتی است که براساس آن، روش‌های علوم طبیعی را در علوم انسانی به کار می‌گیرد. گفته می‌شود اولین کسی که روش‌شناسی اثبات‌گرایی را در علوم انسانی به کار برد، آگوست کنت است.^{۱۵} عقاید آگوست کنت بر بسیاری از نویسندگان اواخر سده نوزدهم تأثیر ماندگاری بر جای گذاشت که از میان آنها می‌توان مارکس و امیل دورکیم^{۱۶} را به شمار آورد. از میان این اندیشمندان، امیل دورکیم روش‌شناسی اثبات‌گرایی را به شدت گسترش داد. بر اساس این روش‌شناسی، از روش‌هایی در علوم استفاده می‌شود که اولاً تجربی و عینی باشد و ثانیاً ارزش‌ها و تفاسیر محقق در آن دخالت داده نشوند. این روش‌ها عبارت‌اند از: پرسش‌نامه، مصاحبه‌های ساخت‌بندی‌شده، آزمایش و مشاهده غیرمشارکتی.^{۱۶} اندیشمندان برای این نوع روش‌شناسی ویژگی‌هایی ذکر می‌کنند که عبارت‌اند از: کمی بودن، قابل آزمون بودن، تبیین و پیش‌بینی، خالی از ارزش بودن، روابط علی داشتن.^{۱۷}

روش‌شناسی تفسیری

فردریش شلایرماخر،^{۱۸} ویلهلم دیلتای^{۱۹} و ماکس وبر^{۲۰} اولین کسانی بودند که روش‌شناسی تفسیری را مطرح کردند و در سده نوزدهم قواعد تفسیر کتاب مقدس را به عرصه‌های

تاریخ و ادبیات کشاندند. البته اندیشمندانی مانند مارتین هایدگر و ادموند هوسرل که هر یک به شیوه خود بر طبیعت «درونی» تجربه انسانی تأکید می‌ورزیدند، در رشد روش‌شناسی تفسیری تا حدودی تأثیرگذار بودند. همان‌گونه که گفته شد، یکی از کسانی که روش‌شناسی تفسیری را ارائه کرد، ماکس وبر (۱۹۲۰ - ۱۸۶۴)، جامعه‌شناس آلمانی بود. او برای اولین بار برخلاف اثبات‌گراها که فرقی میان روش‌شناسی در علوم انسانی و علوم طبیعی قائل نبودند، تمایزی میان علوم انسانی و علوم طبیعی قائل شد. وبر در علوم انسانی با بررسی مفهوم «تفهیمی» بر کنش اجتماعی معنادار و هدفمند تأکید داشته و بر چگونگی نگرش مردم در خلق معنا و دلایل و انگیزش‌های آنان تأکید دارد.^{۲۱} خلاصه معنای روش‌شناسی تفسیری که ارتباط نزدیک با هرمنوتیک یا تئوری معنا دارد، عبارت است از تحلیل منسجم و سازمان‌یافته از کنش اجتماعی با معنا از طریق مشاهده مستقیم و دقیق رفتار مردم در شرایط طبیعی، برای فهم و تفسیر این نکته که چگونه مردم دنیای اجتماعی خودشان را خلق می‌کنند و بدان معنا می‌بخشند.^{۲۲} به عبارت دیگر، «روش‌شناسی تفسیری به نحوی می‌خواهد این پرسش‌ها را مطرح کند که مردم عادی چگونه زندگی روزمره خود را می‌گذرانند و چگونه به انجام کارهایشان می‌پردازند؟ محققین جهت دستیابی به پاسخ این پرسش‌ها، به روش‌شناسی تفسیری که در واقع همان طراحی تحقیقات بر اساس رویکرد کیفی که خاص علوم انسانی است تمسک جست‌اند. اصول اساسی رویکرد کیفی که در تحقیقات تفسیری ملحوظ است، بر محوریت مفاهیم، ارتباط، تفسیر، تفهیم و زندگی روزمره استوار می‌باشد».^{۲۳} نتیجه اینکه روش‌شناسی تفسیری بر جمع‌آوری اطلاعات غیرتجربی تأکید دارد. روش‌هایی را که این مکتب پیشنهاد می‌کند، باید در جهت فهم پدیده‌های اجتماعی از نقطه‌نظر کنش‌گران اجتماعی به کار می‌روند. به عبارت دیگر، روش‌شناسی تفسیری بر روشی تأکید می‌کند که در جهت کسب تجربیات، معانی و تفاسیر تلاش می‌کند. روش‌های مهمی که این روش‌شناسی پیشنهاد می‌کند، عبارت‌اند از: مصاحبه غیرساخت‌مندشده و مشاهده مشارکتی.^{۲۴} اصول روش‌شناسی تفسیری عبارت‌اند از:

۱. کنش و تصمیم مردم بر اساس فهم ذهنی آنان از موقعیتی که در آن قرار دارند؛
۲. زندگی شامل فرایندهای تعامل به جای ساخت‌هاست و به همین دلیل دچار تغییر مداوم می‌شود؛

۳. مردم، تجربه خودشان را از طریق معانی موجود در سمبل‌ها و نمادهای گروه‌های اولین درک می‌کنند؛
۴. کنش‌های مردم بر اساس تفاسیر آنان؛
۵. «خود» پدیده‌ای مهم مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی است که از طریق تعامل اجتماعی بین انسان‌ها با یکدیگر ساخته می‌شود؛
۶. جهان از پدیده‌های اجتماعی ساخته شده است که تعیین‌کننده معانی اجتماعی هستند.^{۲۵}

روش‌شناسی انتقادی

روش‌شناسی انتقادی با عقاید کارل مارکس (۱۸۸۳-۱۸۱۸)، زیگموند فروید (۱۹۳۹-۱۸۵۶) ارتباط نزدیک دارد. پارادایم انتقادی، نگاه متفاوتی از اثبات‌گرایی و تفسیرگرایی به جهان اجتماعی دارد. روش‌شناسی انتقادی به دنبال جلب مزایا و نکات مثبت دو روش‌شناسی اثباتی و تفسیری آن‌هاست، اما این باور است که آنها خالی از اشکال نیستند. مهم‌ترین اشکال روش اثبات‌گرایی این است که این مکتب نمی‌تواند معانی موجود در ذهن مردم، و همچنین ظرفیت‌های احساسی و ادراکی آنان را درست تبیین کند؛^{۲۶} زیرا از نظر اثبات‌گراها، این معانی ذهنی قابل اثبات و تجربه نمی‌باشند. اشکال مهمی که بر روش روش‌شناسی تفسیری وارد کرده‌اند این است که این مکتب، تمامی «دیدگاه‌های مردم را برابر و یکسان» می‌داند؛ در حالی که دیدگاه‌های مردم نسبی است؛ بدین معنا که دیدگاه برخی طبقات مردم که در جهت تغییر و تحولات اجتماعی قرار دارند، مهم‌تر است. مکتب روش‌شناسی انتقادی به دنبال طرح و گسترش فهم و آگاهی است که از سطح ظاهر به عمق واقعیت وارد شود تا قدرت تشخیص درست مردم، به خصوص انسان‌های ناتوان یا طبقات زیر سلطه را افزایش دهند. این تشخیص یا آگاهی راستین می‌تواند اشکالی از گفت‌وگو را برای تغییر وضع موجود ایجاد کند و گسترش دهد. از این‌روی، لذا نیومن علم اجتماعی انتقادی را یک فرایند انتقادی تحقیق می‌داند که از سطح ظاهر فریب‌گونه عبور می‌کند تا ساخت‌های واقعی در دنیای مادی به‌منظور کمک به مردم برای تغییر شرایط و ساختن دنیای بهتر برای خودشان رونمایی کند.^{۲۷} «فی» نیز بر این باور است که «هدف علوم اجتماعی انتقادی، تبیین نظم اجتماعی به طریقی است که بتوان آن را به وضع دیگری

منتقل نمود. برای تحقق این امر، اندیشمندان در تمرکز بر بحران‌های اجتماعی و تحلیل آنها به عنوان آگاهی کاذب نقش مهمی دارند.^{۲۸} روش‌شناسی انتقادی روشی را پیشنهاد می‌کند که بر توسعه معرفت نظری درباره چگونگی ساخت‌وسازهای اجتماعی تأکید دارد. از نظر این روش‌شناسی، باید در علوم اجتماعی از روش‌هایی استفاده شود که ساخت‌های ظاهر و پنهان را نشان دهند؛ بر اساس این روش‌شناسی، اطلاعات تجربی که اثبات‌گراها از آن استفاده می‌کنند، به‌تنهایی کافی نیست؛ زیرا این اطلاعات صرفاً شواهدی از ساخت پنهان را ارائه می‌کنند.^{۲۹} روش‌هایی را که این روش‌شناسی پیشنهاد می‌کند، عبارت‌اند از: الف) مشاهده اعم از مشارکتی و غیرمشارکتی؛ ب) مصاحبه متمرکز و عمیق؛ ج) توسعه مدل‌های تئوریک و مفهومی از ساخت‌های پنهان و فرآیندها در جامعه.^{۳۰}

مبانی روش‌شناسی

این روش‌شناسی‌های سه‌گانه بر اصولی مبتنی هستند که در هویت روش‌شناسی‌ها نقش بنیادی دارد. به گفته گیسون بوریل گارت مورگان؛ روش‌شناسی بر تعدادی از اصول و پیش‌فرض‌ها مانند هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و انسان‌شناسی مبتنی است. از نظر او، هر یک از این اصول «دانشمندان اجتماعی را به روش‌شناسی‌های متفاوتی سوق می‌دهد».^{۳۱} مورگان مثالی را یادآور شده و می‌گوید: «برای مثال، این امکان وجود دارد که نوعی از روش‌شناسی‌ها را در تحقیقات علوم اجتماعی مشخص کرد که با جهان اجتماعی همانند جهان طبیعی برخورد می‌کند و آن را پدیده خشک، واقعی و مستقل از انسان در نظر می‌گیرد. در مقابل آن، روش‌شناسی‌هایی نیز وجود دارند که برای جهان اجتماعی کیفیتی نرم‌تر، انسانی‌تر و ذهنی‌تر قائلند».^{۳۲} همان‌گونه که در مثال مورگان ملاحظه می‌شود، اصلی مانند جهان‌شناسی اجتماعی بر انتخاب روش‌شناسی تأثیر دارد؛ به‌طوری که اگر جهان اجتماعی را یک امر عینی و ملموس بدانیم، لزوماً باید روش‌شناسی اثبات‌گرایی را انتخاب کنیم و با روش‌شناسی‌های دیگر نمی‌توان آن را مطالعه کرد. در برابر، اگر جهان اجتماعی را یک امر ذهنی و نرم بدانیم، باید از روش‌شناسی تفسیری یا انتقادی استفاده کنیم و با روش‌شناسی‌های دیگر نمی‌توان آن را بررسی کرد. بنابراین، اصولی وجود دارند که رابطه‌ای مستقیم با روش‌شناسی‌ها دارند و عبارت‌اند از:

۱. ماهیت واقعیت (هستی‌شناسی)؛

۲. ماهیت انسان (انسانی شناسی)؛

۳. ماهیت علم (معرفت شناسی)؛

۴. هدف تحقیقات علم (فرایندگرایی یا نتیجه گرایی).^{۳۳}

روش‌شناسی‌ها و ماهیت واقعیت

یکی از اصول که بر روش‌شناسی تأثیر می‌گذارد، «هستی‌شناسی اجتماعی» است. به عبارت دیگر، هر یک از مکاتب مزبور، براساس درکی که از واقعیت اجتماعی دارد، روش‌شناسی خاصی را اتخاذ می‌کند. مکتب اثبات‌گرایی «واقعیت اجتماعی» را یک امر عینی و خارج از شعور و آگاهی می‌داند که با حواس ظاهری و تجربه درک، و به وسیله قوانین طبیعی غیرقابل تغییر اداره می‌شود. از نظر روش‌شناسی اثبات‌گرایی، واقعیت‌ها اعم از طبیعی و اجتماعی، دارای یک نوع قوانین عام مبتنی بر روابط علی می‌باشد که با کشف این روابط از طریق تجربه، می‌توان واقعیت‌ها را شناخت و پدیده‌ها را پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر، از نظر اثبات‌گرایی، واقعیت اجتماعی عبارت است از «نظم یا الگوی ثابت از پیش موجود که قابل کشف‌اند».^{۳۴} بنابراین، از نظر اثبات‌گرایی، واقعیت‌ها اعم از طبیعی و اجتماعی واقعیتی ملموس دارد و روش شناخت آن، مشاهده و تجربه است.

بر اساس روش‌شناسی تفسیری، واقعیت اجتماعی یک امر ملموس و خارجی نیست که وظیفه محققان این باشد این واقعیت را از طریق تجربه کشف کند؛ بلکه از نظر این روش‌شناسی، واقعیت اجتماعی چیزی است که از طریق کنش متقابل معنادار انسان‌ها خلق می‌شود. به این ترتیب، زندگی اجتماعی بدان صورتی که مردم آن را تجربه می‌کنند و بدان معنا می‌بخشند، موجودیت می‌یابد. بر این اساس، می‌توان گفت هویت واقعیت، به تعریفی که مردم به آن می‌دهند بستگی دارد و توضیح آن صرفاً از زاویه دید آنها امکان‌پذیر است؛ از این روی، برخی آن را «محصول تعامل انسان‌ها می‌دانند».^{۳۵} بنابراین، از نظر روش‌شناسی تفسیری، روش‌شناخت واقعیت اجتماعی - همان معنایی که از طریق روابط متقابل ایجاد می‌شود - همان تحلیل و تفسیر معناست که گاهی از آن به هرمنوتیک نیز تعبیر می‌شود. از نظر مکتب انتقادی، واقعیت اجتماعی چیزی است که توسط مردم و بر اساس تضاد و تعارض، نه کنش متقابل معنادار انسان‌ها ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر، واقعیت اجتماعی عبارت است از «تضاد بسط‌یافته و هدایت‌شده توسط ساختارهای بنیادین

پنهان».^{۳۶} بر اساس روش‌شناسی انتقادی، واقعیتی که به واسطه ساخت‌های غیرقابل مشاهده خلق می‌شود، سیال و پویاست و تفسیر آن از طریق تضاد و تعارض در سازمان روابط اجتماعی و نهادها انجام می‌پذیرد؛ روابط مملو از تضاد که در آن تغییر واقعیت دنبال، و در قالب دیالکتیک توضیح داده می‌شود. دیالکتیک رویکردی است که در دنیا به مثابه یک مجموعه مرتبط با یکدیگر می‌نگرد که تحت تغییرات جزئی و اصلی براساس تضاد و تعارض نیروهای مخالف درونی قرار دارد.

روش‌شناسی انتقادی به لایه‌های متعددی در واقعیت تأکید می‌کند که پشت لایه ظاهری، ساخت‌های عمیق یا مکانسیم‌های غیرقابل مشاهده وجود دارد. کشف این ساخت‌ها یا مکانسیم‌ها با توجه به پرسش‌های عمیق و مستقیم، نظریه‌های معتبر درباره نظام حاکم بر امور جهان و رویکرد تاریخی امکان‌پذیر است. در مسیر کشف واقعیت، معنای ذهنی کنش‌گران و روابط عینی (مادی) که اساس روابط اجتماعی را تشکیل می‌دهند و به ترتیب در روش‌شناسی‌های تفسیری و اثباتی محوریت دارند، بنیان‌شناسایی و تحلیل رویدادها را در رویکرد انتقادی تشکیل می‌دهند.^{۳۷}

روش‌شناسی‌ها و ماهیت انسان

مکاتب مختلف، نگاه‌های متفاوتی به انسان دارند و بر اساس آن، روش‌های خاصی را برای مطالعه ارائه می‌کنند. اگر انسان را موجودی بدانیم که مدام به دنبال منافع و لذایذ دنیوی است و بر اساس علل خارجی رفتار می‌کند و شناخت او بر اساس مشاهده رفتار او در عالم خارج امکان‌پذیر است، باید در مطالعات علوم انسانی روش‌شناسی اثبات‌گرایی را انتخاب کنیم. دورکیم با صراحت به این اصل اعتراف کرده و می‌گوید: «پدیده‌های اجتماعی به مثابه اشیاء مورد مطالعه قرار می‌گیرند؛ چون آنها واقعاً اشیاء می‌باشند».^{۳۸} همچنین می‌گوید: «رفتارهای اجتماعی انسان‌ها تحت تأثیر نیروهای اجتماعی خارج از اشخاص تعیین می‌شود».^{۳۹} بر این اساس، تأثیرپذیری انسان از عوامل خارجی است که اثبات‌گراها انسان را موجودی مجبور دانسته، و معتقدند می‌توان رفتار مردم را تحت قوانین خاصی که در طبیعت وجود دارد - ولی باید کشف شوند - توضیح داد و آن را پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر، از نظر اثبات‌گراها انسان افراد منفعت‌طلب و عقلانی است که نیروهای بیرونی به آن‌ها شکل می‌دهند.^{۴۰} بنابراین، با این نگاه به انسان، راهی جز انتخاب روش‌شناسی اثبات‌گرایی برای مطالعه علوم انسانی و اجتماعی ندارد.

اما اگر انسان را موجودی بدانیم که دارای آزادی، تجربه با معنا و آگاهی است که این آگاهی در مقایسه با عوامل اجتماعی تأثیر بیشتری بر کنش اجتماعی می‌گذارد، چاره‌ای جز انتخاب روش‌شناسی تفسیری نداریم. همچنین اگر انسان را بجای اینکه موجودی منفعل بدانیم که تحت قوانین خاص از قبل تعیین شده عمل می‌کند، یک موجود فعال و خلاق در نظر بگیریم، در این صورت روش‌شناسی دیگری به نام روش‌شناسی تفسیری می‌طلبد که کاملاً متفاوت از روش‌شناسی اثبات‌گرایی است؛ از این‌روی، تفسیرگرایان معتقدند در جوامع انسانی، سیستم انعطاف‌پذیری از معنا توسط مردم خلق می‌شود. به عبارت دیگر، از نظر تفسیرگرایان، موجودات اجتماعی هستند که معنا را ایجاد کرده و پیوسته فهمی از دنیای خود دارند.^{۴۱} بر اساس این سیستم‌ها، انسان‌ها زندگی اجتماعی خود را قابل فهم می‌کنند.^{۴۲} همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، بر اساس این نوع نگاه به انسان که جهان اجتماعی را یک امر ذهنی، نه یک امر خارجی می‌داند، رفتار اجتماعی انسان بر اساس سیستم معانی موجود الگوبندی و تنظیم می‌شود؛ نه بر اساس قوانین از قبل تعیین شده که باید کشف شوند. این برداشت از انسان مقتضی روش‌شناسی خاصی بنام روش‌شناسی تفسیری است.

رویکرد سوم به انسان، روش‌شناسی انتقادی هر دو رویکرد پیشین را نقد می‌کند و هیچ‌کدام از این دو روش را در تجزیه و تحلیل رفتار انسانی و شکل‌گیری جهان اجتماعی کاملاً مؤثر نمی‌داند. به عبارت دیگر، طرفداران روش‌شناسی انتقادی در نگاه به انسان، هم به ذهنیات افراد در خلق معنا و آگاهی، و هم به شرایط و عوامل خارجی اجتماعی در شناخت رفتارهای انسانی و شکل‌گیری جهان اجتماعی توجه دارند؛ یعنی آنها هر یک از معناهای ذهنی و عوامل خارجی را به تنهایی در شکل‌گیری واقعیت خارجی کافی نمی‌دانند؛ بلکه آنها را به صورت ترکیبی در رفتار انسان و شکل‌گیری واقعیت اجتماعی مؤثر می‌دانند. این نگاه به انسان روش‌شناسی خاصی بنام روش‌شناسی انتقادی می‌طلبد. همان‌گونه که ذکر شد، این رویکرد حضور هریک از آن دو رویکرد را لازم می‌داند؛ ولی آنها را به تنهایی در شناخت واقعیت کافی نمی‌داند؛ بنابراین، نگرش انتقادی، «دیدگاه اثباتی که اراده انسان را نادیده می‌گیرد و آن را مفهوم و محصول شرایط می‌داند»^{۴۳} نقد می‌کند و معتقد است «نظریه اثباتی منجر به شیء شدن انسان می‌شود که نتیجه آن بیگانگی انسان از

خویشتن و نیروی خلاقه اوست». از نظر مکتب انتقادی، انسان با توانایی‌های نهان و قدرت خلاقیت برتر در ایجاد تغییرها و قدرت انطباق با شرایط، نه مجبور است و نه مختار؛ بلکه بین جبر و اختیار قرار دارد؛ از این‌روی، برخی از اندیشمندان مکتب انتقادی گفته‌اند: «انسان با کسب معرفت از قوانین واقعی جهان باعث توانمندی در تغییر وضع موجود، جهت رسیدن به وضع مطلوب می‌گردد».^{۴۴} یا می‌گوید: «انسان اگرچه در محدودیت زمینه‌های فرهنگی و شرایط مادی و تاریخی به سر می‌برد، ولی رهایی از این محدودیت‌ها از سوی او امکانپذیر است».^{۴۵} به اعتقاد مکتب انتقادی، محدودیت‌های ناشی از زیرساخت‌های اجتماعی بر رفتار انسان تأثیر می‌گذارد که انسان می‌تواند با درک ورود به تضاد، قوانین موجود جامعه را تغییر دهد.

روش‌شناسی‌ها و ماهیت علم

یکی از اصولی که بر انتخاب روش‌شناسی تأثیر می‌گذارد، ماهیت علم است. میان اندیشمندان درباره ماهیت علم و معرفت علمی اختلاف‌نظر وجود دارد و هر دیدگاه روش‌شناسی خاص خود را می‌طلبد. برخی مانند اثبات‌گراها بر این باورند معرفت علمی به معرفتی گفته می‌شود که با روش‌های علوم طبیعی، یعنی روش‌های علمی مبتنی بر مشاهده و قوانین جهان‌شمول به دست آمده باشد. از نظر آنان، گزاره‌ای علم است که آزمون‌پذیر باشد و گزاره‌ای که نتوان آن را آزمود، علمی نیست.^{۴۶} دلیل تلقی این معنا از علم، غلبه فلسفه حس‌گرایی است که راه شناخت را فقط حس دانسته، و معارفی را که از راهی غیر از حس به دست آمده باشد، خیالات و اسطوره‌هایی می‌داند که حتی برخی معنایی نیز برایش قائل نمی‌شوند و آنها را به مثابه مهملات تلقی می‌کنند.^{۴۷} بنابراین، وقتی این فلسفه اصل قرار بگیرد، شناخت علمی، شناخت حسی و آزمون‌پذیر خواهد بود. این تعریف تا نیمه دوم قرن بیستم در حدود صد سال استقرار داشت.^{۴۸} همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، معرفت علمی با این ویژگی‌ها، جز با روش‌شناسی اثبات‌گرایی امکان‌پذیر نمی‌باشد. اثبات‌گراها بر این باورند که دانش تجربی قابلیت روشن کردن همه چیز را دارد و می‌کوشند مکاتب و فلسفه‌های علمی ایجاد کنند و در نهایت، همه هست‌ها را مادی، و هرچیز غیرمادی را «نیست» می‌انگارند.^{۴۹}

برخی دیگر بر این باورند علمی که با روش علوم طبیعی، یعنی مشاهده به دست آمده

باشد، نمی‌تواند بنیان زندگی اجتماعی را تبیین کند؛ بلکه علمی می‌تواند زندگی اجتماعی را توضیح دهد که از طریق زندگی روزانه مردم عادی که بر اساس شعور عامیانه هدایت می‌شود، به دست آمده باشد. به عبارت دیگر، اینان معتقدند در شعور عامیانه، سیستم معانی وجود دارد که کنش متقابل اجتماعی مردم را هدایت می‌کند و می‌تواند مبنای شناخت از جامعه و زندگی اجتماعی قرار گیرد. بر اساس این بیان، ماهیت علم را شعور و فهم و آگاهی عامهٔ مردم تشکیل می‌دهد و چنین علمی می‌تواند بنیان زندگی اجتماعی را توضیح دهد. معرفت علمی به این معنا، روش‌شناسی خاص خود را - روش‌شناسی تفسیری - می‌طلبد که روش‌شناسی اثبات‌گرایی نمی‌تواند چنین تبیینی از زندگی اجتماعی داشته باشد؛ از این‌روی، برخی به استقرای معنایی بودن روش تفسیری و عمومیت بخشیدن به استقرا، یعنی تئوری بنیادی، تصریح می‌کنند: «روش‌شناسی تفسیری یک رویکرد استقرایی است که به دنبال کشف بیان سمبلیک یا توصیف موارد خاص می‌باشد. تعمیم موارد خاص را که محقق مشاهده می‌نماید، تئوری بنیادی می‌نامند. تئوری بنیادی ریشه در موارد خاص زندگی اجتماعی دارد».^{۵۰}

برخی دیگر، دو دیدگاه پیشین دربارهٔ ماهیت علم را نقد کرده و معتقدند هیچ‌کدام از آن دو نمی‌توانند معرفت علمی را تشکیل دهد؛ زیرا «شعور عامیانه» که برخی مدعی بود، نوعی آگاهی کاذب به انسان می‌دهد که موجب می‌شود مردم در پیروی از آن بر ضد منافع واقعی خود که در واقعیت عینی تعریف شده است، عمل کنند؛ زیرا شعور عامیانه بر ظاهر واقعیت که مصنوعی و فریب‌دهنده است تکیه می‌کند؛ در حالی که واقعیت در پشت این وضعیت پنهان شده است.^{۵۱} به عبارت دیگر، شعور عامیانه و عقاید ذهنی، سرشار از فریب و افسانه می‌باشد، ولی چون رفتار انسان‌ها را تعیین می‌کنند، محققان به مطالعهٔ آنها می‌پردازند. همچنین روش‌شناسی انتقادی، روش‌شناسی اثبات‌گرایی را نقد می‌کند و معتقد است مشاهدهٔ مطلق که اثبات‌گراها می‌گفتند، نمی‌تواند معرفت علمی را کشف کند؛ زیرا در این دیدگاه، موضوع مشاهده که از طریق آن معرفت علمی شکل می‌گیرد، به طور دقیق معرفی نشده است. نتیجه اینکه تبیین دو مکتب پیشین از دیدگاه مکتب انتقادی مورد قبول نیست. از نظر این مکتب، معرفت علمی به معرفتی گفته می‌شود که بتواند با استفاده از تئوری، از سطوح ظاهر به عمق توجه کند.^{۵۲}

تأثیر روش‌شناسی‌ها بر سیاست‌گذاری دولتی

همان‌گونه که بیان شد، سه نوع روش‌شناسی در عرصه علوم اجتماعی و انسانی مطرح است که هرکدام از آنها بر اصول و پیش‌فرض‌های مبتنی می‌باشد. اکنون پرسش اساسی این است که روش‌شناسی‌ها چه تأثیری بر سیاست‌گذاری در عرصه کلان جامعه، یعنی دولت دارد. آیا می‌توان گفت سیاست‌گذاران اصولاً در سیاست‌گذاری‌شان نیازی به روش‌شناسی ندارند؟ یا به روش‌شناسی نیاز دارند، ولی این روش‌شناسی‌ها تأثیری بر سیاست‌گذاری‌ها ندارد یعنی از هر یکی از این روش‌شناسی‌های سه‌گانه فوق استفاده شود، نتیجه آن در سیاست‌گذاری یکی خواهد بود؟ یا اصولاً این گونه است که روش‌شناسی‌های متفاوت در عرصه سیاست‌گذاری‌ها، نتایج متفاوت خواهند داشت؟ اینک تأثیرگذاری هر یک از انواع سه‌گانه روش‌شناسی بر سیاست‌گذاری دولتی بررسی می‌شود. ذکر این نکته ضروری است با توجه به تحقیقاتی که نگارنده و برخی از محققان دیگر داشته‌اند؛ درباره خود «روش‌شناسی» در جامعه علمی ایران تحقیقات لازم انجام نشده است؛^۳ تا چه رسد به اینکه تأثیرگذاری آن بر سیاست‌گذاری دولتی بررسی شده باشد. نگارنده تا کنون نوشته مستقلی را در این باره مشاهده نکرده است. شاید بتوان گفت این اولین نوشتاری است که به بررسی این موضوع مهم پرداخته است. نگارنده ضرورت این تحقیق را از اینجا احساس کرد که جامعه علمی ما به برخی از روش‌شناسی‌ها - نه به همه آنها - آشنایی دارد؛ بنابراین، اگر محقق یا دانشجویی از روش موردنظر آنان تخطی، و از روش دیگری استفاده کند - که آن هم اگر چه کارآیی و کاربردش در علوم انسانی دقیق‌تر و بیشتر از این روش نباشد، قطعاً کم‌تر نخواهد بود - تحقیقش را غیرعلمی می‌دانند. برای تأیید این گفته، سخن یکی از استادان خود در کلاس درس در مقطع دکتری - جناب آقای دکتر محمد مهدی الوانی که از پیش‌کیسوتان و چهره‌های ماندگار علم مدیریت در ایران به شمار می‌آید - را نقل می‌کنم. ایشان می‌فرمود: من در زمینه یکی از موضوع‌های مدیریت نوشته بودم و برای آن بسیار زحمت کشیده بودم. پس از اتمام این مقاله، آن را برای چاپ به دانشگاه تهران فرستادم. پس از مدتی، مقاله را به من ارجاع، و نوشته بودند این مقاله شرایط یک مقاله علمی را ندارد؛ زیرا در این مقاله از «نمودار»، «جدول» و «آمار و ارقام» استفاده نکرده‌اید. به عبارت دیگر، اطلاعات موجود در مقاله شما به صورت کیفی، نه کمی، بیان شده است؛ لذا علمیت

لازم را ندارد و شما لزوماً آن را به صورت کمی با استفاده از نمودار، جدول، آمار و ارقام بررسی کنید. این مسئله موجب شد نگارنده در پی پاسخ به این پرسش باشد چرا اطلاعاتی که به صورت کمی بیان می‌شود، علمی به شمار می‌آیند، ولی اطلاعاتی که به صورت کیفی بیان می‌شود، این‌گونه نیستند. نگارنده پس از مطالعات و بررسی‌های فراوان به این نتیجه رسید که این امر به روش‌شناسی مربوط می‌شود؛ یعنی چون جامعه علمی ما از برخی روش‌شناسی‌ها آشنایی دارند و از برخی دیگر بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع هستند، اگر نوشته مورد نظر از آن روش مد نظرشان استفاده نکرده باشد، آن را غیرعلمی می‌دانند. این امر موجب شد نگارنده به دنبال بررسی انواع روش‌شناسی و تأثیر آن بر سیاست‌گذاری دولتی برآید.

روش‌شناسی اثبات‌گرایی و سیاست‌گذاری دولتی

روش‌شناسی اثبات‌گرایی با توجه به نوع نگاهی که به جهان اجتماعی، انسان، و علم دارد، بر این باور است که روش‌های موجود در علوم طبیعی، در علوم انسانی نیز کاربرد دارد؛ یعنی همان‌گونه که بر علوم طبیعی قوانین خاصی حاکم است و محقق وظیفه دارد این قوانین را - که یک نوع رابطه علی میان آنان وجود دارد - به صورت کمی کشف و بیان کند، از نظر روش‌شناسی اثبات‌گرایی، در علوم انسانی، از جمله سیاست‌گذاری در سطح دولت نیز این‌گونه است؛ یعنی قوانین خاصی بر رفتار جامعه حاکم است و محققان علوم انسانی وظیفه دارند این قوانین را با روش‌هایی مانند پیمایش اجتماعی، مصاحبه ساخت‌بندی‌شده، تحلیل محتوای کمی، مشاهده مشارکتی ساخت‌بندی‌شده، تکنیک‌های گروه کوچک، جامعه‌سنجی، تجربیات آزمایشگاهی، مقیاس‌های رتبه‌ای فاصله اجتماعی، تکنیک‌های تحلیل اطلاعات از قبیل مدل علمی، تحلیل، واریانس،^۴ کشف کنند و آن را به کار گیرند.

بر اساس رویکرد روش‌شناسی اثبات‌گرایی به علوم انسانی، کاربرد و تأثیرگذاری آن بر سیاست‌گذاری دولتی بدیهی خواهد بود. بر مبنای این روش‌شناسی، کار سیاست‌گذاران خلق و ایجاد سیاست برای اداره جامعه نیست؛ بلکه وظیفه آنان است که از روش‌ها و ابزارهای مزبور، با کشف قوانین و تبدیل آن به یک نظریه، برای مشروعیت بخشیدن به آن به منظور اداره جامعه اقدام کنند. بنابراین، براساس روش‌شناسی اثبات‌گرایی، وظیفه سیاست‌گذاران یک کشور این نیست که قوانینی برای اداره جامعه وضع کنند؛ بلکه وظیفه

آنان این است که با استفاده از حواس ظاهری و ابزارهای مشاهده و تجربه ابتدا این قوانین را کشف، سپس با مشروع و قانونی کردن، آن را در سطح جامعه اجرا کنند. به این ترتیب، تأثیرگذاری روش‌شناسی اثبات‌گرایی بر سیاست‌های دولتی را می‌توان در چند مرحله به صورت ذیل مورد بررسی کرد:

مرحله اول: تشخیص و تبیین مشکل عمومی و نقش‌شناسی اثبات‌گرایی در آن

پیش از اینکه تأثیر روش‌شناسی اثبات‌گرایی بر این مرحله را بررسی کنیم، لازم است دریابیم مشکل عمومی چیست و چگونه می‌توان آن را شناخت؟

مشکل عمومی چیست؟

برخی مشکل عمومی را یک نیاز، کمبود، محدودیت، یا یک نارضایتی محسوس در جامعه می‌دانند که قابل تشخیص و احساس است و می‌توان راه حلی برای آن یافت. برخی دیگر آن را موانعی می‌دانند که بر سر راه رسیدن به اهداف قرار می‌گیرد. گروه سوم آن را اختلافی می‌دانند بین آنچه که باید اتفاق می‌افتاد و آنچه اتفاق افتاده است؛ به گونه‌ای که نیاز به اصلاح احساس می‌شود. به هر حال، مشکل را به هر معنا که در نظر بگیریم، ماهیت آن را این واقعیت تشکیل می‌دهد که به منزله یک واقعیت در خارج و در عالم بیرون از ذهن وجود دارد که سیاست‌گذار باید بدان توجه کند.

شیوه‌های آشنایی سیاست‌گذار با مشکل عمومی

عوامل بسیاری وجود دارند که سیاست‌گذار می‌تواند از طریق آنها با مشکل آشنا شود؛ برای مثال، سیاست‌گذار می‌تواند از طریق مطالعات، تحقیقات و بررسی‌ها، گزارش‌ها و رخدادهای، سخنرانی‌ها و اجتماعات به وجود مشکلات پی ببرد. یکی از صاحب‌نظران معتقد است سیاست‌گذار باید از طریق پرسش‌نامه و مصاحبه ساخت‌بندی‌شده از افراد سازمان‌ها و گروه‌هایی که به نحوی تحت تأثیر مشکل قرار دارند مشکل اصلی را تشخیص دهد. این در واقع همان چیزی است که روش‌شناسی اثبات‌گرایی آن را می‌پذیرد؛ یعنی بر اساس روش‌شناسی اثبات‌گرایی، تنها راه به دست آوردن یک مشکل، تجربه و مشاهده است. به این ترتیب، می‌توان گفت روش‌شناسی اثبات‌گر نقش بنیادین بر سیاست‌گذاری دولتی در بُعد شناسایی مشکل اجتماعی دارد.

مرحله دوم: شکل‌گیری، تهیه و تدوین سیاست‌ها و نقش روش‌شناسی اثبات‌گرایی در آن
 در این مرحله سیاست‌گذاران با توجه به اهداف و رسالت دولت و همچنین با توجه به شرایط و اوضاع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، به جست‌وجوی راه‌حلی برای این مشکل و پیش‌بینی نتایج حاصل از این راه‌حل می‌پردازند که حاصل این تلاش‌ها به تهیه و تدوین سیاستی می‌انجامد که در نهایت به صورت قانون و اصولی مدون برای اجرا ارائه می‌شود.

باید توجه داشت که روش‌شناسی اثبات‌گرایی بر ارائه راه‌حل و پیش‌بینی پیامدهای آن نیز تأثیر بسزایی دارد؛ زیرا یافتن راه‌حل‌ها و پیش‌بینی آثار و پیامدهای آن، جز از طریق مشاهده و تجربه و آزمایش امکان‌پذیر نیست و این همان چیزی است که روش‌شناسی اثبات‌گرا به آن اعتراف دارد. یعنی از نظر اثبات‌گراها راه‌حلهایی را قابل اطمینان و پیش‌بینش‌های آنها را تأثیر گذار می‌داند که از طریق مشاهده و تجربه حاصل شده باشد.

مرحله سوم: مشروعیت سیاست‌ها و نقش روش‌شناسی اثبات‌گرایی در آن
 در این مرحله راه‌حلی که توسط سیاست‌گذاران کشف و ارائه شده است - و به نظر می‌رسد نتایج مثبت و قابل قبولی دارد - باید در مراکز مسئول، مشروعیت یابد و به تصویب برسند. دلیل قانونی شدن این راه‌حل این است که تا پیشنهادها توسط مراکز مسئول تأیید نشوند، مردم آن را اجرا نمی‌کنند. بر اساس روش‌شناسی اثبات‌گرا، در صورتی که راه‌حل یا پیشنهادی عنوان معرفت علمی پیدا می‌کند که در عالم واقع وجود داشته باشد و سیاست‌گذاران آن را کشف، و مراکز دارای صلاحیت آن را قانونی کنند.

مرحله چهارم: اجرای سیاست‌ها و نقش روش‌شناسی اثبات‌گرایی در آن
 منظور از اجرای سیاست‌ها، تعامل بین هدف‌گذاری و اقداماتی است که در جهت دستیابی به آنها طرح‌ریزی شده است. به عبارت دیگر، اجرای سیاست عبارت است از یک فرایند تعاملی بین آنچه شخص خواهان آن است و روش‌هایی که دستیابی به آن را میسر می‌سازد. در فرایند اجرای خط‌مشی‌گذاری، باید به سه دسته از اقدامات و فعالیت‌ها به صورت جدی توجه کرد.

۱. تفسیر: منظور از تفسیر این است که سیاست‌ها به جهت‌گیری‌های قابل قبول تبیین

شود؛ یعنی اگر سیاست‌های مصوب‌شده کلی و مجمل باشند، برای اجرای آنها، سیاست‌گذاران بر اساس اختیارات قانونی که دارند باید آن‌ها تفسیر کنند تا اجرا شوند.

۲. سازماندهی: منظور از سازماندهی این است که واحدها سازمانی خاص برای اجرای این سیاست‌ها در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر، سازمان‌ها به عنوان ابزارهای اصلی اجرای سیاست‌ها باید به درستی سازماندهی شوند تا با بهره‌گیری از ساختارهای مناسب و کار، به تحقق اهداف سیاست‌ها مبادرت ورزند.

۳. ارائه خدمات: منظور از ارائه خدمات این است که باید شرایط عادی خدمات مانند پرداخت حقوق و دیگر ابزار و اهداف سیاست‌ها، تعیین شود.

لازم به یادآوری است که اگر تعیین مشکل، تدوین سیاست‌ها و قانونی‌شدن آن براساس روش‌شناسی اثبات‌گرایی انجام شده باشد، مرحله اجرای این سیاست‌ها به طور طبیعی به دنبال آن انجام خواهد شد. از آنجا که موضوع این نوشتار تأثیر روش‌شناسی بر سیاست‌گذاری است، نه اجرا و ارزیابی آن؛ به مراحل اجرا و ارزیابی فقط اشاره‌ای خواهد شد.

مرحله پنجم: ارزیابی سیاست‌ها و نقش روش‌شناسی اثبات‌گرایی در آن

ارزیابی سیاست‌های دولتی عبارت است از مقایسه اهداف پیش‌بینی شده برای سیاست‌ها و نتایج حاصل از آن که به وسیله مراجع دولتی یا غیردولتی انجام می‌شود. هدف اصلی ارزیابی، قضاوت در مورد سیاست‌ها یا برنامه‌هایی است که برای پاسخ‌گویی به مشکلات عمومی طراحی و تدوین شده‌اند تا اینکه مشخص شود آیا سیاست‌ها و برنامه‌های مبتنی بر آنها توانسته است به تمامی مقاصد که توسط سیاست‌گذاران تعیین شده‌اند، برسند؟ اگر نتیجه منفی است، علل و عوامل عدم موفقیت سیاست‌ها در اجرا بررسی شوند و برای نیل به اهداف موردنظر، اصلاحات لازم انجام شود.

همان‌گونه که گفته شد، پس از اجرا، ارزیابی انجام می‌شود؛ اگر مشخص شد که برنامه‌ها بر اساس اهداف مورد نظر انجام شده است، اجرا ادامه پیدا می‌کند؛ اما اگر در طی ارزیابی مشخص شد که امور بر اساس اهداف قبلی تحقق پیدا نکرده است، در این صورت با توجه به ارزیابی انجام شده، در هر مرحله از مراحل شناسایی مشکل، تهیه و سیاست‌ها، قانونی کردن سیاست‌ها و اجرای آن، عیب و نقصی وجود داشته باشد، آن را اصلاح می‌کنند و سپس برنامه را ادامه می‌دهند.

خلاصه این که در سیاستگذاری عقلایی که یکی از انواع سیاستگذاری‌ها در سطح دولت است، از روش‌شناسی اثبات‌گرایی استفاده شده است؛ یعنی بر اساس این رویکرد از سیاست‌گذاری، ابتدا باید مشکل و مسئله اجتماعی به مثابه یک واقعیت خارجی تشخیص داده شود و سپس با استفاده از ابزارهای لازم، با انتخاب بهترین راه‌حل آن را برطرف ساخت. این همان معنا و کاربرد روش‌شناسی اثبات‌گرایی در سطح دولت است. آنچه در این روش‌شناسی در سطح دولت قابل توجه می‌باشد، این است که بر اساس روش‌شناسی اثبات‌گرایی، دولت و سازمان‌های دولتی، به مثابه یک امر خارجی و ملموس قابل قبول می‌باشند. سیاست‌گذاران می‌کوشند قوانین عینی را که در خارج وجود دارند، برای حل معضلات اجتماعی، سازمانی و دولتی کشف و اعمال کنند.

سیاست‌گذاری دولتی و نقش روش‌شناسی تفسیری در آن

خاستگاه روش‌شناسی تفسیری «سنت ایدئالیست آلمانی» است. چنانچه روش‌شناسی اثبات‌گرایی از «سنت اثبات‌گرایی جامعه‌شناختی» نشأت می‌گیرد.^{۵۵} بسیاری از اندیشمندان از جمله کانت بر این باورند که اثبات‌گرایی از تفسیرگرایی ناشی می‌شود. از این‌روی، کانت می‌گفت: «پیش از فهم یا شناخت داده‌های حسی حاصل از تجربه تجربی، باید یک معرفت علت و معلولی وجود داشته باشد»؛^{۵۶} زیرا انسان تا یک مفهوم از علت و معلوم در ذهن نداشته باشد، نمی‌تواند به دنبال تجربه آن برآید. کانت معتقد بود: «باید درون آگاهی انسان اصول سازمان‌دهنده ذاتی و فطری وجود داشته باشد که از طریق آن کلیه داده‌های حسی ساختاردهی و مرتب‌شده و در نتیجه درک شوند».^{۵۷} از نظر کانت «اگرچه جهانی که انسان در آن زندگی می‌کند احتمالاً حاصل رابطه پیچیده بین معرفت علت و معلول و واقعیت تجربی است، اما نقطه آغازین برای شناخت این جهان در حوزه «ذهن» و «شهود» قرار دارد».^{۵۸} بنابراین، براساس دیدگاه این دانشمند، عالم ذهن نسبت به عالم خارج تقدم دارد؛ زیرا افراد بر اساس ذهنیات خود عمل می‌کنند، نه بر اساس واقعیت‌های خارجی. به عبارت دیگر، روش‌شناسی تفسیری که واقعیت را یک امر ذهنی - نه خارجی - می‌داند، در مقایسه روش‌شناسی اثبات‌گرایی که واقعیت را یک امر خارجی می‌داند، تقدم زمانی دارد.

همان‌گونه که گفته شد، بر اساس روش‌شناسی تفسیری، جهان اجتماعی چیزی بیش از

ساخته ذهنی تک‌تک انسان‌ها نیست. بر اساس روش‌شناسی تفسیری، تنها از طریق ایجاد و به کارگیری زبان مشترک و تعاملات زندگی روزانه ممکن است یک جهان اجتماعی را با معنای مشترک میان ذهنی شکل و تداوم بخشید. بنابراین، بر اساس روش‌شناسی تفسیری، جهان اجتماعی، واقعیتی مستقل از ذهن ندارد. به عبارت دیگر، جهان اجتماعی ماهیت اصولاً غیرملموس، و در فرایند مستمری از تثبیت مجدد یا تغییر قرار دارد.^{۵۹} اکنون که از نظر اندیشمندان اثبات شد که جهان اجتماعی یک امر ذهنی است، حتی اثبات واقعیات خارجی نیز بر اثبات امر علیت در ذهن مبتنی است، تأثیر روش‌شناسی تفسیری بر سیاست‌گذاری دولتی بررسی می‌شود.

بر اساس روش‌شناسی تفسیری، جامعه و دولت یک امر ملموس و واقعی تلقی نمی‌شود. همچنین بر اساس روش‌شناسی تفسیری، این‌گونه نیست که قوانین و مقررات در متن واقع و جامعه وجود داشته باشد و وظیفه سیاست‌گذاران این باشد که این قوانین را ابتدا کشف و سپس اجرا و ارزیابی کنند؛ بلکه بر اساس این روش‌شناسی، ابتدا باید ذهنیات افراد جامعه، به‌ویژه ذهنیات صاحبان قدرت، و نخبگان و کنش و واکنشی که آنان نسبت به یکدیگر و همچنین نسبت به وقایع و پدیده‌های خارجی را از خود نشان می‌دهند، مطالعه کرد. سپس سیاست‌گذاران بر اساس این کنش‌های معنادار سیاست‌گذاری کنند، نه اینکه آنها سیاست‌ها و قوانین و مقررات را همان‌گونه که اثبات‌گراها می‌گویند کشف کنند. بنابراین، سیاست‌گذاری براساس روش‌شناسی تفسیری کاملاً متفاوت از سیاست‌گذاری بر اساس روش‌شناسی اثبات‌گرایی خواهد بود. گفتنی است اگر در کشورهای مختلف سیاست‌گذاری با عنوان «فرایند سیاسی سیاست‌گذاری» مطرح است، ناشی از این نوع روش‌شناسی می‌باشد.^{۶۰}

با توجه به معنای روش‌شناسی تفسیری و پیش‌فرض‌های آن که واقعیت اجتماعی را یک امر ذهنی، و انسان را یک موجود مختار می‌داند، این پرسش اساسی مطرح است که این نوع روش‌شناسی چه تأثیری بر سیاست‌گذاری دارد؟ آیا می‌توان بر اساس این نوع روش‌شناسی یک روش خاص از سیاست‌گذاری را پیشنهاد کرد که متمایز از سیاست‌گذاری مبتنی بر روش‌شناسی اثبات‌گرایی باشد؟ همان‌گونه که ذکر شد، براساس روش‌شناسی تفسیری و مبانی فلسفی آن که حقیقت اجتماعی را یک امر ذهنی می‌داند یا به عبارت

دیگر، واقعیت اجتماعی را «محصول تعامل انسان‌ها می‌داند»^{۶۱} نه یک امر واقعیت ملموس و خارجی که توسط محققان باید کشف شوند، سیاست‌گذاری باید از طریق تعاملات افراد جامعه انجام شود؛ یعنی آنچه فعالان جامعه با توجه به کنش و واکنش‌های شان درباره آن به توافق می‌رسند، به عنوان سیاست جامعه انتخاب، تصویب و اجرا می‌شود. به عبارت دیگر، بر اساس این روش‌شناسی دیگر از میان راه‌حل‌های ارائه شده، بهترین راه‌حل برای حل مسائل و مشکلات، انتخاب نشده و مشروعیت و قانونیت پیدا نمی‌کند؛ بلکه آنچه قدرت‌های سیاسی، با توجه به دادوستدی که دارند یا ائتلاف‌های که تشکیل می‌دهند، به توافق می‌رسند، به منزله یک سیاست انتخاب می‌شود؛ اگرچه این سیاست بهترین راه‌حل برای رفع مسائل و مشکل جامعه محسوب نشود، از آنجا که نوع سیاست‌ها مورد قبول تمامی جناح‌ها و دست‌اندرکاران مسائل سیاسی می‌باشند، با سهولت بیشتری قابل اجرا می‌باشد.^{۶۲} به عبارت ساده‌تر، بر اساس روش‌شناسی تفسیری، یک سیاست خوب آن است که بازیگران صحنه سیاست و صاحبان قدرت در مورد آن به توافق رسیده باشند؛ بدون آنکه تضمینی وجود داشته باشد تصمیم مذکور در عالم خارج، بهترین و منطقی‌ترین طریق رسیدن به هدف شمرده شود.^{۶۳}

انواع سیاست‌گذاری بر اساس روش‌شناسی تفسیری

۱. فرایند سیاسی: منظور از این فرایند آن است که سیاست‌گذاری را می‌توان به مثابه مجموعه‌ای از فعالیت‌های سیاسی در قالب مراحل شناسایی مشکل، تدوین راه‌حل‌ها، قانونی کردن، اجرا و ارزیابی در نظر گرفت.^{۶۴} بر اساس روش‌شناسی تفسیری که سیاست‌ها از طریق تعامل میان فعالان سیاسی و تأثیرگذاران بر مسائل سیاسی و اجتماعی شکل می‌گیرد، باید هر یک از این مراحل مورد توافق باشند تا به عنوان سیاست در صحنه سیاسی و اجتماعی قرار گیرند. به عبارت ساده‌تر، بر مبنای روش‌شناسی تفسیری، ابتدا باید برای سیاست‌گذاری از طریق جلب توجه فعالان سیاسی مسائل اجتماعی را مشخص، و پیشنهادهای لازم را ارائه کرد. سپس از طریق جلب رضایت، حمایت و تأیید نهادهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی، این پیشنهادها را به عنوان سیاست‌های اجتماعی مشروعیت بخشید و سپس آنها را اجرا، و در نهایت ارزیابی کرد.^{۶۵}
۲. مدل گروهی: منظور از مدل گروهی این است که سیاست‌ها بر اساس تعامل بین

گروه‌ها وضع می‌شوند. این همان چیزی است که روش‌شناسی تفسیری پیشنهاد می‌کند؛ یعنی شکل‌گیری واقعیت اجتماعی از طریق کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی. به این ترتیب، بر اساس روش‌شناسی تفسیری، تلاش‌ها، تعاملات و کشمکش‌های گروه‌ها، تأثیر قابل توجهی بر سیاست‌گذاری‌ها خواهند گذاشت. نتیجه اینکه «صاحب‌نظران سیاست‌گذاری گروهی بر این باورند که سیاست‌های دولت همیشه حاصل تعادل و توازن مبارزات گروهی است»^{۶۶} اما این تعادل و توازن گاهی از طریق تعامل گروهی، و چه بسا از طریق جدل و مذاکره و فشارهای گروه‌های عمدتاً سیاسی به دست می‌آید. صاحبان قدرت و گروه‌های سیاسی می‌کوشند با شیوه‌های زیر بر نحوه سیاست‌گذاری تأثیرگذار باشند:

۱. تأثیرگذاری به صورت قدرت فردی

در این شیوه فرد با توجه صفات و توانایی شخصی فوق‌العاده‌ای که دارد، بر فرایند تدوین، اجرا و ارزیابی سیاست‌ها اثر می‌گذارد. این نوع سیاست‌ها محصول مهارت‌های ذهنی، توانایی‌ها و استعدادهای هنری و همچنین ناشی از قدرت خلاق اندیشه و تفکر خارق‌العاده افراد می‌باشد و کمتر به قدرت فنی و تخصصی وابسته است.^{۶۷}

۲. تأثیرگذاری به صورت نخبگان قدرتمند

دانشمندان، جامعه را به طبقات نخبه و توده تقسیم کرده‌اند. طبقه نخبه به گروهی گفته می‌شود که از طبقه بالای جامعه و تعدادشان بسیار محدود است. آنان مشاغل بسیار مهم و کلیدی را از آن خود کرده‌اند و عضو انجمن‌ها و مجامع مهمی‌اند و با یکدیگر وجوه مشترک بسیار و روابط نزدیکی دارند. عقیده بر این است که سیاست‌ها در جامعه به وسیله طبقه بانفوذ نخبگان وضع شده و سایر طبقات، نقش چندانی جز تبعیت و پیروی ایفا نمی‌کنند. به عبارت دیگر، نخبگان قدرتمند با تشخیص مسائل آن را مطرح، و برای آن راه‌حل‌ها و سیاست وضع می‌کنند؛ اما سایر گروه‌های جامعه بیشتر نسبت به مسائل بی‌تفاوت‌اند و رفتارها و نظرات‌شان تحت نفوذ طبقه نخبگان است.^{۶۸}

۳. تأثیرگذاری به صورت کل جامعه

بر اساس این شیوه، همه طبقات و گروه‌های موجود، در سیاست‌گذاری مؤثرند و از این

نظر هیچ طبقه‌ای بر طبقه دیگر سلطه ندارد. در این شیوه، هر یک از طبقات و گروه‌ها به صورت جداگانه حق ندارند مشکلات خود را مطرح کنند و از طریق ساختار موجود، در یافتن راه‌حل و وضع سیاست مؤثر باشند.^{۶۹}

۴. تأثیرگذاری به صورت گروه‌های دارای نفوذ

برای آشنایی بیشتر با گروه‌های دارای نفوذ، ابتدا لازم است ماهیت و چیستی آن بررسی، و سپس به وظایف و شیوه تأثیرگذاری آن بر سیاست‌گذاری توجه شود. بنابراین، اولین پرسش این است که گروه با نفوذ چیست؟ گروه‌های بانفوذ به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که هدف و مقصود مشترکی را دنبال می‌کنند و از نفوذ و قدرت مسلطی در یک زمینه برخوردار می‌باشند. به عبارت دیگر، منظور از گروه‌های با نفوذ گروه‌ها و تشکل‌هایی است که با نفوذ خود در سیاست‌گذاری، آثار تعیین‌کننده و جهت‌دهنده‌ای را بر جای می‌گذارند؛ اما وظایف این گروه‌ها چیست؟ وظایف گروه‌های بانفوذ در جوامع مختلف متفاوت‌اند که در ذیل برخی از آنها که عمدتاً در همه جوامع مشترک‌اند، آورده می‌شود:

۱. وظیفه نمادین و سمبلیک که مظهری برای یک ارزش، جهان بینی، یا فلسفه خاص می‌باشد؛
۲. وظایف اقتصادی و مادی؛ یعنی، منافع مادی اعضای خود را تأمین می‌کنند و از این جهت برای آنان تکیه‌گاه مطمئن به شمار می‌آیند؛
۳. وظایف بشردوستانه؛ یعنی وظایف بشردوستانه مانند آزادی، آزادگی و رعایت حقوق انسانی را دنبال می‌کند و از این طریق بر تعیین سیاست‌ها تأثیر می‌گذارد؛ اما گروه‌های بانفوذ با چه شیوه‌هایی بر سیاست‌گذاری تأثیر می‌گذارند؟ در ادامه برخی از این شیوه‌ها بیان می‌شود:
۱. ارتباط با مقامات بالای سازمانی و صاحبان قدرت؛
۲. رسانه‌های گروهی و تبلیغات؛
۳. تأکید بر اخبار جهت‌دار و انتقال و ارائه آن به جامعه؛
۴. ائتلاف‌هایی که در جامعه تشکیل می‌دهند؛
۵. اجتماعات و تظاهرات؛
۶. اقامه دعوا علیه اقدامات نادرست دولت یا بخش خصوصی و تبلیغات در مورد آن.^{۷۰}

لازم به یادآوری است که اگر این گروه‌ها توسعه پیدا کنند و به یک سازمان یا یک حزب سیاسی تبدیل شوند، در این صورت سیاست‌گذاری بجای گروه توسط حزب یا سازمان انجام خواهد شد؛ اما چگونه گروه‌های بانفوذ بر سیاست‌گذاری تأثیر می‌گذارند؟ تأثیر آن به این صورت است که آنان با انسجام و هماهنگی گروهی و هدف مشترکی که دارند، می‌توانند بر نحوه سیاست‌گذاری‌های یک کشور مؤثر باشند؛ زیرا آنان با شیوه‌های مزبور و ابزارها و اهرم‌هایی که در اختیار دارند، می‌توانند خودشان سیاست‌گذار باشند یا بر سیاست‌گذاران در نحوه سیاست‌گذاری یک کشور مؤثر باشند.

سیاست‌گذاری دولتی و نقش روش‌شناسی انتقادی در آن

همان‌گونه که گفته شد، خاستگاه روش‌شناسی انتقادی نظریه‌های مارکس و فروید است. همچنین دانشمندان همانند آدوردو و هابرماس نیز مکاتب روش‌شناسی تفسیری و اثبات‌گرایی را نقد، و از مکتب روش‌شناسی انتقادی دفاع کرده‌اند. این اندیشمندان بر این باورند که اثبات‌گرایی در ملاحظه معانی در ذهن مردم و ظرفیت‌های احساسی و ادراکی آنان ناتوان است و به همین لحاظ بستر اجتماعی را غیرانسانی تعریف می‌کند.^{۷۱} همچنین این اندیشمندان مکتب روش‌شناسی تفسیری را همان‌گونه که ذکر شد، از این بُعد نقد کرده‌اند که این مکتب همه دیدگاه‌های مردم را برابر و یکسان می‌داند؛ در حالی که این‌گونه نیست؛ زیرا دیدگاه برخی طبقات مردم به‌منظور تغییر و تحولات اجتماعی مهم‌تر است. به عبارت دیگر، ایده‌های طبقه مسلط بر شرایط و بستر اجتماعی، نسبت به سایر دیدگاه‌ها اهمیت بیشتری دارند.^{۷۲}

اساس روش‌شناسی انتقادی را این معنا تشکیل می‌دهد که دنیا بر اساس نابرابری ای که منافع متعارض در آن وجود دارد، ساخته شده است. فرض اصلی این روش‌شناسی آن است که در جامعه امروز، یک نوع تعارض و کشمکش و نابرابری میان طبقه حاکم و طبقه محکوم وجود دارد و این مکتب انتقادی در تلاش است این شرایط را به نفع طبقه محکوم، محروم و زیردست به صورت هدفمند تغییر دهد؛ از این‌روی، مارکس که بر ماهیت استثمار در روابط اجتماعی تأکید دارد، می‌گوید: «مکتب انتقادی صرفاً دنبال ترسیم سطحی از استثمار نیست؛ بلکه در صدد تغییر در روابط بنیادی قدرت است».^{۷۳}

اکنون پرسش اساسی این است که روش‌شناسی انتقادی چگونه بر سیاست‌گذاری تأثیر

می‌گذارد؟ در پاسخ به این واقعیت باید یادآور شد که مکتب انتقادی - همان‌گونه که ذکر شد - واقعیت اجتماعی را تنها یک امری ذهنی یا خارجی نمی‌داند؛ بلکه به نحوی هر دو را قبول دارند. از این روی، برخی نویسندگان می‌گویند: «در حالی که اثبات‌گرایان به معرفی واقعیت مبتنی بر ساخت عینی واقعیت می‌پردازند و تفسیرگرایان آن را ذهنی تعریف می‌کنند، انتقادیون معتقدند که توجه به معانی ذهنی در شناخت واقعیت مهم است، ولی نمی‌توان روابط عینی واقعیت را انکار کرد».^{۷۴} به عبارت دیگر، در دیدگاه انتقادی معانی ذهنی مهم است، ولی واقعیت اجتماعی در قالب روابط عینی شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت روش‌شناسی انتقادی به نحوی با دو مکتب روش‌شناسی اثبات‌گرایی و تفسیری در تبیین واقعیت موافق است؛ ولی تفاوت‌های نیز با آن دارد. برای مثال، تفاوت رویکرد انتقادی با رویکرد تفسیری در این است که رویکرد انتقادی به نقش فعال انسان که به تغییر و تحولات هدفمند می‌شود معتقد است؛ ولی رویکرد تفسیری تنها به کنش معنادار که به خلق معنا - نه تغییر به مثابه یک هدف نظام اجتماعی - منجر می‌شود، تأکید می‌کند. دیگر اینکه از نظر رویکرد انتقادی، جبریت تاریخ و فرایندهای تاریخ در هویت‌یابی و به رسمیت شناختن بستر فرهنگی تعیین‌کننده بود؛ ولی رویکرد تفسیری نسبی‌گرایی و صرفاً اراده آزاد انسان‌ها تعیین‌کننده نهایی بستر فرهنگی می‌باشد. سوم اینکه رویکرد انتقادی به روابط اجتماعی در سطح کلان جامعه می‌پردازد؛ ولی رویکرد تفسیری به نوعی کنش متقابل بین افراد که به تولید و بازتولید سیستم معانی مشترک دامن می‌زند، تأکید دارد. چهارم اینکه رویکرد انتقادی به تبیین دیالکتیکی رویدادهای اجتماعی می‌پردازد؛ در حالی که رویکرد تفسیری به تبیین نظری پدیده‌های اجتماعی که بر دلایل انسانی متکی است تأکید دارد.^{۷۵} تفاوت عمده رویکرد انتقادی با رویکرد اثبات‌گرایی در این است که رویکرد انتقادی بر تبیین دیالکتیکی متکی بر روابط دیالکتیکی یعنی تضاد تأکید دارد؛ در حالی که، رویکرد اثبات‌گرایی بر تبیین علی یعنی روابط علی و معلولی متکی می‌باشد.^{۷۶}

با توجه به ماهیت روش‌شناسی انتقادی و مبانی فلسفی آن، به نظر می‌رسد این روش‌شناسی تأثیر مهمی بر نحوه سیاست‌گذاری دارد؛ زیرا بر اساس این روش‌شناسی که بسیار نزدیک به روش‌شناسی تفسیری می‌باشد، دو طبقه در جامعه، سیاست‌گذاری را به عهده دارند؛ طبقه حاکم و طبقه محکوم. به اعتقاد انتقادگرایان، سیاست‌هایی که از ناحیه

طبقه مسلط و حاکم و صاحبان سرمایه و ابزار تولید وضع می‌شوند، فریبکارانه، استثمارگرانه و در جهت حفظ منافع خود و به ضرر طبقه زیردست و محروم است. از این‌روی، مارکس می‌گوید: «ایده طبقه حاکم در هر عصری ایده حاکم است ... طبقه‌ای که ابزارهای تولید مادی در اختیار دارد در همان زمان کنترل ابزار تولید فکر نیز در اختیار قرار می‌گیرند».^{۷۷} با توجه به این امر که سیاست‌گذاری همیشه به نفع طبقه حاکم و به ضرر طبقه محکوم است، طبقه محکوم و فرودست که از نظر مارکس لایه‌های عمیق و واقعی جامعه به شمار می‌آیند - و کار اصلی محققان این است که از طریق تحقیقات‌شان به این لایه‌های اصلی و واقعی دست پیدا کنند - مدام با طبقه حاکم در تضاد می‌باشند و در نهایت به حکم قانون دیالکتیک و جبر تاریخ، این طبقه محکوم که در واقع همان طبقه کارگر است در این مبارزه تاریخی سرفراز و پیروزمندانه از صحنه خارج شده و با در دست گرفتن قدرت و حاکمیت، مسئولیت سیاست‌گذاری را به عهده می‌گیرند. با توجه به این امر است که می‌گویند:

واقعیت اجتماعی از لایه‌های چندگانه برخوردار است که محقق انتقادی باید ضمن آگاهی بر این لایه‌ها بتواند با مهارت شخصی و برخوردار از تفکر انتقادی به لایه‌های عمیق که ساختارها و مکانیزم‌های غیرقابل مشاهده در آنها پنهان شده‌اند، دست یابد. شرط ورود به لایه‌های عمیق و دستیابی به این مکانیزم‌ها، برخوردار از مهارت پرسیدن سؤالات عمیق، اتکا به تئوری مناسب انتقادی برای رؤیت واقعیت، برخوردار از موقعیت ارزشی روشن و واضح و توسل به یک رویکرد تاریخی است.^{۷۸}

نتیجه‌گیری

روش و روش‌شناسی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ به طوری که می‌توان بسیاری از پیشرفت‌های چشم‌گیر دهه‌های اخیر دنیا را به دلیل استفاده‌های بهینه از مباحث روش و روش‌شناسی و تأثیری که این مباحث بر علوم انسانی گذاشته‌اند، دانست. یکی از آثار ملموس روش‌شناسی، تأثیر آن بر سیاست‌گذاری دولتی است. همان‌گونه که ذکر شد، سه مکتب مشهور روش‌شناسی وجود دارند؛ الف) روش‌شناسی اثبات‌گرایی؛ ب) روش‌شناسی تفسیری؛ ج) روش‌شناسی انتقادی. روش‌شناسی اثبات‌گرایی با توجه به معنا و اصول حاکم بر آن و همچنین با توجه به مبانی فلسفی آن، یعنی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی، از طریق تشخیص مشکلات و کشف سیاست‌ها و قوانین برای حل آنها و

مشروعیت بخشیدن به این سیاست‌ها تأثیر قابل توجهی بر سیاست‌ها می‌گذارد و به این صورت برای سیاست‌گذاری‌های عقلایی آن، لزوماً باید از روش‌شناسی اثبات‌گرایی استفاده کرد.

همچنین روش‌شناسی‌های تفسیری و انتقادی با توجه به معنا و اصول و مبانی فلسفی آن و تأکید خاصی که بر تعاملات اجتماعی و گروه‌های سیاسی و صاحبان زر و زور و تزویر دارد، بر سیاست‌گذاری تأثیر گذاشته‌اند. بر اساس این دو نوع روش‌شناسی، سیاست‌ها از طریق تعاملات صاحبان قدرت و طبقه حاکم وضع می‌شوند. به این ترتیب، در سیاست‌هایی که از طریق بازی‌های سیاسی وضع می‌شوند، باید از روش‌شناسی‌های تفسیری و انتقادی استفاده کرد.



پی‌نوشت‌ها

۱. جواد محدثی، روش‌ها، ص ۱.
 ۲. ر.ک. به: سیدصادق حقیقت، «بحران روش‌شناسی در علوم سیاسی»، علوم سیاسی، ش ۲۲
 ۳. کریستین ای هالت، پژوهش و پژوهش‌نویسی، ترجمه خلیل میرزایی و مابک میر هاشمی و حمید فاطمی پور، ص ۵.
 ۴. حسن میرزائی اهرنجانی، زمینه‌های روش‌شناختی تئوری سازمان، ص ۱۰.
 ۵. علیرضا ملایی توالی، «پرسش‌ها و مسائل مهم در حوزه روش‌شناسی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی» پژوهشنامه متین، ش ۳۸، ص ۱۲۶.
 ۶. همان، ص ۱۲۶.
 ۷. فیلیپین شاله، فلسفه علمی یا شناخت روش‌علم، ترجمه تحمی مهدوی، ص ۲۱.
 ۸. اکبر گنجی، «روش‌شناسی علوم»، کیهان اندیشه، ش ۱۵، ص ۷۵.
 ۹. همان، ص ۷۶.
 ۱۰. همان، ص ۱۲۷.
 ۱۱. محمود توالی، فلسفه علم و متدولوژی، ص ۷ و ۸.
 ۱۲. علیرضا ملایی توالی، «پرسش‌ها و مسائل مهم در حوزه روش‌شناسی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی» پژوهشنامه متین، ش ۳۸، ص ۱۳۰.
 ۱۳. همان.
 ۱۴. محمدتقی ایمان، «نگاهی به اصول روش‌شناسی‌ها در تحقیقات علمی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۱۶۹، ص ۵۱.
 ۱۵. همان، ص ۱۵.
 ۱۶. همو، مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی، ص ۵۵.
 ۱۷. همان، ص ۶۰.
- 18 Friedrich Schleiermacher
19 Wilhelm Dilthy
20 Max Weber
۲۱. محمدتقی ایمان، «نگاهی به اصول روش‌شناسی‌ها در تحقیقات علمی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۱۶۹، ص ۵۴.
 ۲۲. همان.
 ۲۳. همان.
 ۲۴. همو، مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی، ص ۵۵.
 ۲۵. همان، ص ۶۶.
 ۲۶. همان، ص ۶۹.

- ۲۷ همان، ص ۷۱.
۲۸. محمدتقی ایمان، «نگاهی به اصول روش شناسی‌ها در تحقیقات علمی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۱۶۹، ص ۵۴.
- ۲۹ همو، مباحث پارادایمی روشهای تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی، ص ۵۵.
- ۳۰ همان، ص ۵۶.
- ۳۱ گیبسون بوریل گارت مورگان، نظریه‌های کلان جامعه شناختی تجزیه و تحلیل سازمان، ترجمه محمد تقی نوروزی، ص ۱۱.
۳۲. همان.
- ۳۳ محمدتقی ایمان، «نگاهی به اصول روش شناسی‌ها در تحقیقات علمی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۱۶۹، ص ۵۵.
- ۳۴ حسین بستان (نجفی)، «جامعه شناسی اسلامی؛ به سوی یک پارادایم»، روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۶۱، ص ۱۰.
- ۳۵ همان.
- ۳۶ همان.
- ۳۷ همان، ص ۵۷.
- ۳۸ محمدتقی ایمان، پیشین، ص ۵۸.
- ۳۹ همان.
- ۴۰ محمدتقی ایمان، «نگاهی به اصول روش شناسی‌ها در تحقیقات علمی»، پیشین، ص ۱۰.
- ۴۱ همان.
- ۴۲ همان، ص ۵۹.
- ۴۳ همان.
- ۴۴ همان.
- ۴۵ همان، ص ۶۰.
- ۴۶ روزنامه ایران ۱۳۸۰، ص ۳۱۰.
- ۴۷ همان.
- ۴۸ همان.
- ۴۹ همان.
- ۵۰ محمدتقی ایمان، «نگاهی به اصول روش شناسی‌ها در تحقیقات علمی» پیشین، ص ۶۰.
- ۵۱ همان، ص ۶۱.
- ۵۲ همان



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۵۳ همان، ص ۵۲.
- ۵۴ محمد تقی ایمان، «نگاهی به اصول روش‌شناسی‌ها در تحقیقات علمی» پیشین، ص ۶۳.
- ۵۵ بوریل گارت مورگان، گیبسون، پیشین، ص ۳۰۳.
- ۵۶ همان، ص ۳۰۷.
- ۵۷ همان.
- ۵۸ همان، ص ۳۰۸.
- ۵۹ همان، ص ۳۵۱.
- ۶۰ مهدی الوانی، تصمیم‌گیری و تعیین خط مشی دولتی، ص ۷۵.
- ۶۱ حسین بستان (نجفی)، «جامعه‌شناسی اسلامی؛ به سوی یک پارادایم»، روش‌شناسی علوم انسانی مجله علمی پژوهشی حوزه و دانشگاه، شماره ۶۱، ص ۱۰.
- ۶۲ مهدی الوانی، تصمیم‌گیری و تعیین خط مشی دولتی، پیشین، صص ۴۵-۷۵؛ مهدی الوانی فرایند خط مشی‌گذاری عمومی، ص ۲۴-۸۵.
- ۶۳ مهدی الوانی، تصمیم‌گیری و تعیین خط مشی دولتی، پیشین، ص ۱۵.
- ۶۴ همو، فرایند خط مشی‌گذاری عمومی، پیشین، ص ۲۴.
- ۶۵ همان.
- ۶۶ همان، ص ۲۵.
- ۶۷ محمد مهدی الوانی، تصمیم‌گیری و تعیین خط مشی دولتی، پیشین، ص ۲۷.
- ۶۸ همان، ص ۲۹.
- ۶۹ همان، ص ۳۰.
- ۷۰ همان، ص ۴۵.
- ۷۱ محمد تقی ایمان، پیشین، ص ۶۹.
- ۷۲ همان.
- ۷۳ همان، ص ۷۲.
- ۷۴ محمد تقی ایمان، پیشین، ص ۷۵.
- ۷۵ همان، ص ۷۸-۸۱.
- ۷۶ همان.
- ۷۷ همان، ص ۷۹.
- ۷۸ همان.



منابع

- ایمان، محمد تقی، «نگاهی به اصول روش شناسی‌ها در تحقیقات علمی» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۱۶۹، ص ۵۱، زمستان ۱۳۷۶.
- ایمان، محمد تقی، *مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، اول، ص ۵۵، ۱۳۸۸.
- بوریل گارت مورگان، گیبسون، *نظریه‌های کلان جامعه شناختی تجزیه و تحلیل سازمان*، ترجمه محمد تقی نوروزی، تهران، ۱۳۸۳.
- توالی، محمود، *فلسفه علم و متدولوژی*، تبریز دانشگاه تبریز، ص ۷ و ۸، ۱۳۸۰.
- بستان (نجفی)، حسین، «جامعه شناسی اسلامی؛ به سوی یک پارادایم»، *روش‌شناسی علوم انسانی مجله علمی پژوهشی حوزه و دانشگاه*، ش ۶۱، زمستان ۱۳۸۸.
- حقیقت، سیدصادق، «بحران روش‌شناسی در علوم سیاسی»، *علوم سیاسی*، ش ۲۲، تابستان ۱۳۸۲.
- روزنامه ایران ۸۹۰۳۱۰
- فیلپین شاله، *فلسفه علمی یا شناخت روش علوم*، ترجمه تجی مهدوی، تهران، دانشگاه تهران، پنجم، ص ۲۱، ۱۳۷۸.
- کریستین ای هالت، *پژوهش و پژوهش‌نویسی*، ترجمه خلیل میرزایی و مابک میرهاشمی و حمید فاطمی‌پور، تهران، روش، ۱۳۷۹.
- گنجی، اکبر، «روش‌شناسی علوم»، *کیهان اندیشه*، شماره ۱۵، ص ۷۵.
- محدثی، جواد، *روش‌ها، چ ششم*، قم، معروف، ۱۳۷۷
- ملایی توالی، علیرضا، «پرسش‌ها و مسائل مهم در حوزه روش‌شناسی تاریخ نگاری انقلاب اسلامی» *پژوهشنامه متین*، ش ۳۸، بهار ۱۳۸۷.
- میرزائی اهرنجانی، حسن، *زمینه‌های روش شناختی تئوری سازمان*، تهران، سمت، ۱۳۸۵.
- الوانی، مهدی، *تصمیم‌گیری و تعیین خط مشی دولتی*، تهران، سمت، ۱۳۶۹.
- الوانی، مهدی، *فرایند خط مشی‌گذاری عمومی*، چ هفتم، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۸.